بهارستان
ماهنامه الکترونیکی

بهمن ۱۳۹۳ ■ شماره ۱۴۳ ■ ۹ صفحه ■ February 2015

■ طلیعه

برخی از مردم با شادی می‌بخشند و شادی برای آنها پاداش همان بخشش است.

جبران خلیل جبران

■ گزارش دو ساعت متروسواری

مقدمتاً باید عرض کنم، حدود ۴ سال است که به‌طور مرتب از مترو استفاده می‌کنم و بر این باور هستم که در مقایسه با اتوبوس و سواری، همچنان، مترو بهترین، تمیزترین ...

عناوین برجسته

از هر دری
مشق شاهانه ۴

از هر دری
روزنامه قبله عالم ۳

یک سند
نامه ای به فرزند ۸

به روایت تصویر
نقش جهان ۷

حرف آخر
بلوار کشاورز ۹

■ به روایت تصویر

نقش جهان

وقتی از اصفهان صحبت می شود همه به یاد آثار و ابنیه معروفی مانند چهلستون و مسجد شاه و میدان نقش جهان و سی و سه پل و... می‌افتند بدون اینکه به مخیلهٔ خود لحظه‌ای فشار بیاوریم که اصفهان بیش از اینهاست. تاریخ اصفهان را محدود کردن، به دوره صفویه طبعاً ظلمی است که همه در حق این شهر کرده اند. در صورتی که این شهر از دورهٔ پیش از اسلام در زمرهٔ شهرهای آباد و پر رونق ایران بوده است. همین نام قدیمی سپاهان موید آن است که حداقل این جلگه مقری بوده برای استراحت و آمادگی لشکریان ایران در همه ادوار مختلف تاریخی پیش و بعد از اسلام. وجود رودخانه تقریباً دائمی و پر آبی چون زاینده رود در قلب این شهر آن هم ...

■ از هر دری

مشق شاهانه

ناصرالدین شاه به هنر نقاشی و طراحی علاقه مند بود. چه در زمان ولایتعهدی که در تبریز سکونت و حکومت داشت [قسمتی از دوران ولیعهدی وی] و چه پس از آنکه به تختگاه تهران مهاجرت کرد و بر اورنگ نادری تکیه زد، همواره نقاشی زبردست و شبیه سازی خوش ذوق بود. قطعات طراحی او، علاوه بر مجموعه های موجود در بیوتات...

■ از هر دری

روزنامه قبله عالم

تفصیل شکار جاجرود که به دست خودمان ان شاءالله می زنیم از این قرار است: ۱۰ شهر شعبان المعظم روز حرکت از طهران: روز دوشنبه ۱۰شهر شعبان المعظم سنه ۷۸ تخاقوئیل از راه توچال آمدیم. یک باقر قرا در صحرای دوشان تپه روی هوا، روی اسب خیلی خوب زدیم. دور بود. در راه توچال دو عدد تیهوی نر یکی خیلی خیلی دور بود زدیم با تفنگ تقی بدصدا. یک عدد ...

■ یک سند

نامه ای به فرزند

اگر به پرونده سیاستمداران معروف که حدود ۶۰سال در کشور از خود خدماتی ارائه کرده باشند بپردازیم ــ که تعدادشان بسیار هم کم است ــ مطمئناً به لیستی بلند بالا از پست و مقامهایی برخواهیم خورد که بسیار عجیب و گاه از لحاظ نوع مشاغل متفاوت و متناقض به نظر می آید. حسین علاء از جمله این اشخاص است. وی از دوره نوجوانی همراه با پدر نامدارش ـ محمدعلی خان علاءالسلطنه ـ که سمت سفارت ایران در انگلیس را داشت در این ...

■ از هر دری

گشتی زمستانه در روستای واریش (دهم دی ۱۳۹۳)

روستای واریش در منطقه ای بن بست و کوهستانی در شمال غرب تهران قرار دارد. در اتوبان همت به سمت کرج و روبه روی ساختمان عظیم در حال ساخت تجاری، به سمت شمال بریدگی غیر استانداردی ما را به جاده آسفالت و تقریباً خوب و مناسب روستای وردیج و واریش می رساند. با حدود ۱۰ یا ۱۱کیلومتر رانندگی در این جاده به روستای واریش می رسیم. روستایی که تنها همسایه اش، روستای وردیج در چهار کیلومتری آن قرار دارد و البته آبادتر از آن ...

عکسهای منتخب

برخی از مردم با شادی می‌بخشند
و شادی برای آنها پاداش همان بخشش است.

جبران خلیل جبران

روزنامه قبله عالم (۴)
(کوک داغ پدر سوخته)

جلال فرهمند farahmand@iichs.org

تفصیل شکار جاجرود به دست خودمان از شاه‌قلی می‌رسد از این قرار است:
۱۰ شهر شعبان المعظم سنه [۱۲۱۷۸] تعاقبول
(۱۰) روز حرکت از طهران، روز دوشنبه ۱۰شهر شعبان المعظم سنه ۷۸ تعاقبول از راه توچال آمدیم یک بلاق را در صحرای دوشان تپه روی هوا روی آسب خیلی خوب زدیم. دور بود. در راه توچال دو عدد تیهوی نر یکی خیلی خیلی دور بود زدیم با تفنگ تفی بدمبا یک عدد تیهوی ماده زدیم دیگر روی زمین زدیم نر بود. بعد نزدیک آردو یعنی نوی آردوی جاجرود دو چاقر آمدیم شوار یک خرگوش روی آسب جلو تازیها زدیم بسیار خوب.

(۱۱) روز سه شنبه اول سمت شکارگاه امیر رفتیم قوش انداختیم، کم کبک آمد. بعد من رفتم از همانجا الی دواب خیلی خیلی پیاده روی کوهها راه رفتم ۴عدد کبک روی هوا زدم، عمدد گیر آمد سه عدد گم شد. یک از کبکها که زدم دم نداشت از اصل غریبه بود یک خرگوش هم زدم همه کبکها را روی هوا بسیار خوب زدیم.

(۱۲) روز چهارشنبه بالای کوه نخست طرف راست دواب رفتیم تا حال هیچ روی آن کوه نرفته بودم. بسیار خوش گذشت. یک کبک زدم. یک خرگوش. یک ارقالی قوچ تخولی، دوسال. یک نر کوهی هم زدم زخمی شد. گم شد ساعت شکاری من امروز گم شد.

(۱۳) روز پنجشنبه به کوک داغ پدر سوخته رفتیم برای شکار قوچ و میش. دو قوچ پیدا شد. در کمال خوبی ملرق رفتیم. رد شکاری از روبه رو رفته بود. خیال کردیم این قوچها رفته اند. مایوس شده سست شدم. تفنگ را به مصطفی قلی خان دادم به آبوار بادم تاسف می خوردیم یکدار دیدیم در عدد قوچ از زیر پای من که خوابیده بودند برخوانند [برخاستند] تفنگ را گرفته انداختیم دو شده بودند نعوذ. زیاده از حد ماده بلندتگی شد. امروز هیچ چیز نزدم تست خالی به منزل آمدیم.

(۱۴) روز جمعه جرگه باغ کوموش شد. یک نر کوچک آمد از دور گلوله انداختیم به کت رامنتش خورد. رفت آنطرف. تازی مولی رضاقلی خان گرفت غلامان رحمت الله خان از دست او گرفته آوردند به حضور. سرش را هم کنده بودند.

(۱۵) روز شنبه از دیشب الی حال. که روز است باران شدید الحمدلله می آید امروز جرگه موقوف شد. در منزل مانديم مشغول صحبت و بازی با شاهزادگان.

(۱۶) امروز هوا خیلی خوب بود. جرگه زیره چال بسته شد. رفتیم بالای سنگی نشستیم با تفنگداران و غیره. امین الدوله، قیروزمیرزا، عین الملک، موسی، میرزاعلاتی، همه پیشخدمتها، جمعیت زیادی بود. یک تله بزرگ سه عدد هم بز بزرگ، یک پلنگ بسیار بسیار بزرگ از سرتا دم ده وجب و نیم می بود. زده شد دو سه گلوله و چند تیر چهارپاره زدم. خیلی خیلی تماشا بلد زده بود. با بزرگان خوی بعد از زخمی شدن جنگ سخت کرد دو سه ملر و ۲ زخم دار کرد. الحمدلله بسیار بسیار خوش گذشت. مصطفی قلیخان ممرکه کرد ۵۰تومان انعام خوشش گرفت. سیصد تومان پیاده ها و سرباز و فراش.

(۱۷) امروز دوشنبه سوار شدیم هوا ابر بود. رفتیم از راه خانه رضاقلی خان به کوک داغ قوش قول من دور کرد. بسیار اوقاتم تلخ شد. برای قوچ رفتم از زیر کوه کوک داغ کوچک به ده های عسلک سه قوچ بود در رفتند. برگشتیم یک خرگوش زدم. با قوشها هم چند تیهو و کبک گرفته شد. امروز به گذشت آن شاه‌قلی قوش پیدا نشود. قوش پیدا شد آوردند.

(۱۸) سه شنبه رفتیم کوک داغ برگ از راه بالای عمارت. دیشب برف و باران زیادی باریده بود. هوا هم ابر و رطوبت زیاد و ترشح داشت. با وجود این سوار شده کوه بالای رفتیم. بالا زیاده از حد معطل شدیم. هم بود. شکار دیده نمی شد. آخر سه ساعت به غروب مانده من خسته شده مراجعت کردم پایین کوه. مصطفی قلیخان از عقب رسید گفت قوچها را پیدا کردم. دیگر نمی شد بالا رفت. باران هم گرفت نرفتیم. آمدیم منزل پایین همین کوک داغ دو عدد کبک یکی با یک لوله و دیگری با لوله دیگر روی هوا خوب زدیم.

(۱۹) چهارشنبه می خواستیم به دواب برویم آدم مصطفی قلیخان آمد گفت بالای طویله شکار پیدا شده است. رفتم شد. در رفته نهار را دواب پخته بودند. مصطفی قلیخان را گذاشتم شکارها را بیاید من رفتم که دواب نهار خورده بازگردم. با مصطفی قلیخان رفتم دره های بالای شکارگاه امیر، شکارها باز فرار کردند. تازی کشیده است ناخته به گردنش نرسید. امروز دو خرگوش پسر ولی خانده [خوابانده] بود. اول هر دو را گفتم ساجب الدوله پیاده شد تفنگ انداخت. نزد بعد من زدم. حاجی زیاد خفیف شد. امروز گفتند قوش مرا در بوهین گرفته اند می آورند. زیاده خوشحال شدم. هنوز نیاورده اند.

(۲۰) روز پنجشنبه رفتیم کوک داغ بزرگ دو کمین قوچ رفتیم با رحمت زیاد انداختیم دفعه اولی زخمی شد. شش عدد قوچ بودند نیفتاد. دویده رفتیم بالای کوک داغ به کمین قوچ. یک قوچی بود بزرگ تنها انداختم زخمی شد رفت. رشتی را با خون تا روی عمارت آوردیم به آب زده گذشته بود طرف باغ شاه.

(۲۱) روز جمعه از راه قطارتپه و زیره چال رفتیم به شهر از دره صندوق بند آمدیم. هیچ از این راه نرفته بودیم. میان دره راه زده آمد. کوه بلند سختی همه بخکرده لابدا پیاده رفتیم بالا. بسیار بسیار به راهی بود اسب. بسیار خاطراتی پرت شد. اسب قوچچی - پرت شد مرد. اسبهای زیادی افتادند. میان دره محمدرحیم خان زده بچاره بسیار بسیار به زمین خورد. سرش شکافت. ما ترسیدیم بمیرد. خدا رحم کرد. خلاصه بعد از آن همه زحمت، شکاری چیزی هم نبود. اما بعد رد هم خوب شد. افتادیم به قرق. سه ساعت چیزی گم به غروب مانده به شهر رسیدیم. الحمدلله.

الحمدلله این دفعه شکار جاجرود بسیار بسیار خوش گذشت. بدون ناخوشی و مکروهی الحمدلله. در کمال صحت و قوت مزاج هر روز هم سوار شدیم. بجز یک روز.

اندرون: انیس‌الدوله، گلین خانم، تاج‌الدوله، شکوه‌السلطنه. ـ خانم، خانم‌الملوک، همه خانم، صبیه آکلیر، ارسلان میرزا، شمس‌الدوله، نایب‌السلطنه هم است. مادرش نیست. هاجری.
کنیزان: زینده، تاج گل، جان سلطان، الله بیک، زعفران باجی.
خواجه ها: اکلیدبیر، اکلا محراب، اکلیلمان، آقاسحان، حاجی فیروز، حاجی بلال، حاجی کلیعلی.
غلام بچگان: حسین خان، موچول خان، غلامعلی خان، شهزدی، ماچکی، ماشالله، مهدیقلی خان پسر اعتمادالدوله.

گلین خانم با شکوه‌السلطنه و تاج‌الدوله و شمس الدوله جنگهای عظیمی کرد. قهر کردند خدمت داشت. نظاره هم بود همراه انیس الدوله.

مصطفی قلیخان میرشکار با همه شکارچیها بودند. رحمت الله خان، شجاع‌الدین خان، عبدالله خان بودند. میله مصطفی قلیخان خان و رحمت الله خان عداوت است.

پیشخدمتان اکثری هستند: آقاسماعیل، پسرش آقارضا، مولی خان، عبدالحسین خان، محمدعلی خان، عبدالغنی خان، حاجی میرزاعلی مقدس. ـ خان، حاجب‌الدوله، آقامحمدحسن، آقا ابراهیم، یحیی خان، میرزا هاشم خان، محمدابراهیم، محمدتقی خان، محمدتقی خان افشار، علیرضاخان.
از وزراء: امین الدوله، دبیرالملک.
شاهزادگان: اعتضادالسلطنه هم ارغلب آمد، نصرت الدوله، عبدالرحیم، محمدامین میرزا، سردارالاول، سلیم الاول، ملک آراء، پسرش بودند. عین الملک، عثمان (یعنی جهانسوزخان)، مملی بودند.

کبک و تیهو زیاد شکار شد. به همه مردم خوش گذشت. باقی رحمت الله خان را اسب اینک گاهی باشی روزی که به کوک داغ رفتیم لگد زد. رحمت الله خان سر رو خیابد [خوابید]. سوار شد.

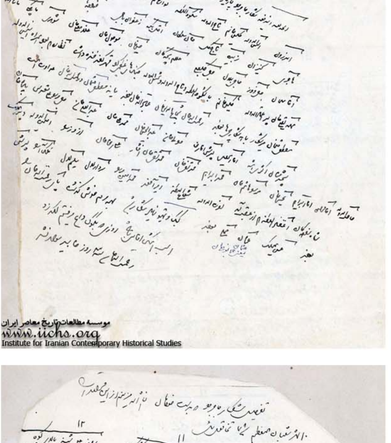

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
www.iichs.org
Institute for Iranian Contemporary Historical Studies

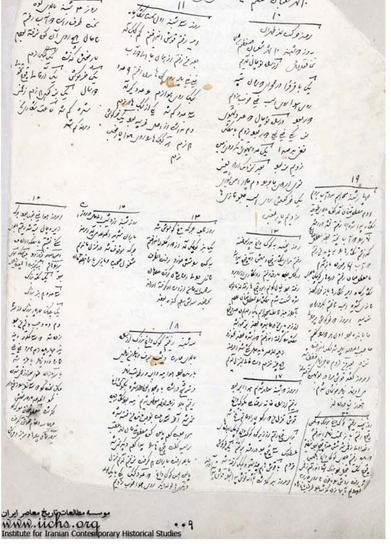

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
www.iichs.org
Institute for Iranian Contemporary Historical Studies

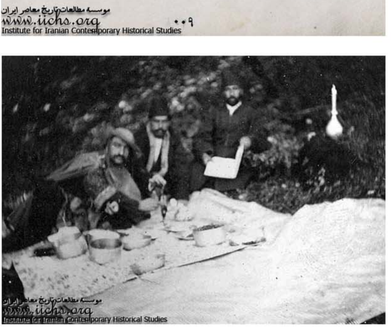

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
www.iichs.org
Institute for Iranian Contemporary Historical Studies

مشق شاهانه (۴)

ناصرالدین شاه به هنر نقاشی و طراحی علاقه مند بود. چه در زمان ولایتعهدی که در تبریز سکونت و حکومت داشت [قسمتی از دوران ولیعهدی وی] و چه پس از آنکه به تختگاه تهران مهاجرت کرد و بر اورنگ نادری تکیه زد، همواره نقاشی زبردست و شبیه سازی خوش ذوق بود. قطعات طراحی او، علاوه بر مجموعه های موجود در بیوتات سلطنتی و برخی از دوایر دولتی نظیر کتابخانه و مرکز اسناد وزارت امور خارجه ، در برخی از مجموعه ها و نزد بعضی خاندانهای قدیم ایرانی نیز موجود است. همچنین ناصرالدین شاه، بنا به عادت مذکور در نقاشی کردن، هر از چندی در مواقعی که از مطالعه کتاب خسته می شد، در حواشی یا صفحات آغازین و یا انتهایی برخی از کتب چاپی کتابخانه سلطنتی و یا برخی دفاتر انبوخته و اسناد دولتی، نقاشی هایی می کرد که امروزه تعدادی از آنها در کتابخانه و آرشیو ملی جمهوری اسلامی ایران، دفاتر اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه و کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان، نگاهداری می شود.

منبع: محمدرضا بهزادی، نسرین مرجانی، «مشق شاهانه»، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، (سال پانزدهم، شماره شصت، زمستان ۱۳۹۰)

گزارش دو ساعت متروسواری:
(یک‌شنبه ۱۴ دی ماه ۱۳۹۳/ ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه تا ۷ و ۳۰ دقیقه صبح)
(مسیر: گلشهر ـ صادقیه ـ امام خمینی ـ شهید صدر)

مظفر شاهدی shahedi@iichs.org

مقدمتاً باید عرض کنم، حدود ۴ سال است که به‌طور مرتب از مترو استفاده می‌کنم و بر این باور هستم که در مقایسه با اتوبوس و سواری، همچنان، مترو بهترین، تمیزترین، دقیق‌ترین، مقرون به‌صرفه‌ترین و ایمن‌ترین و حتی زیباترین و پرنشاط ترین وسیله برای سفرهای درون شهری (در کلانشهر تهران و حومه: به‌طور مشخص کرج) به‌شمار می‌رود. ایمنی از مهمترین ویژگیهای ممتاز خطوط مترو تهران و حومه محسوب می‌شود که تاکنون خوشبختانه هیچ گاه شاهد وقوع حادثه‌ای جدی (حوادثی مانند تصادم قطارها با یکدیگر، واژگونی و از خط خارج شدگی واگنها، آتش‌سوزی خطرساز و نظایر آن) در آن نبوده‌ام: اگرچه کمبود خطوط ریلی در بخشهای مختلف شهر که مهمترین دلیل شلوغی برخی خطوط در ساعات پررفت و آمد می‌شود، می‌تواند با همت مسئولان امر در شهرداری تهران و بالاخص متروی تهران و حومه برطرف شود. و اما گزارش:

ساعت ۵ صبح، زنگ موبایل قدیمیم، سونی اریکسون K۷۵۰، که مدتهاست تنها وظیفه‌اش فقط بیدار کردن من است، خبر داد که ناگزیرم خواب شیرین صبحگاهی را رها کرده و بی‌معطلی برخیزم. اطاعت کردم. دیشب یادم رفته بود، لباسهایی را که قرار بود امروز صبح بپوشم، آماده کنم! به‌همین دلیل، در فضایی نیمه تاریک، چند دقیقه‌ای از وقتم صرف پیدا کردن لباسهایم شد که نمی‌خواستم با روشن کردن چراغها، مزاحم خواب اهالی خوشبخت منزل شوم، که می‌توانسته‌اند حداقل تا یک ساعت دیگر از عالم و آدم بی‌خبر بمانند!

برخلاف بسیاری از روزهای دیگر، اینترنت هم قطع بود: به‌همین دلیل نتوانستم از چند دقیقه وقتی که (با زود برخاستن از بستر خواب) برای مراجعه به فیسبوک ذخیره می‌کنم، استفاده بهینه نموده و با کسب آخرین خبرها از دوستانی که تا حوالی صبح بیدار بوده و احیاناً مطالب یا تصاویری منتشر کرده‌اند، آماده خروج از منزل شوم.

حدود ساعت ۵ و ۲۰ دقیقه بیرون آمده و با دو سه دقیقه پیاده‌روی سر خیابان اصلی منتظر تاکسی یا سواریهای شخصی ماندم که در آن وقت صبح به‌ندرت هم از آن حوالی رد می‌شوند: گاه حتی حدود ۱۰- ۱۵ دقیقه منتظر می‌مانم! و این یعنی این‌که اولین قطار سریع‌السیر (یا همان تندرو) مترو را از دست داده‌ام و باید لااقل با ۲۰ دقیقه تأخیر به‌محل کارم برسم.

خوشبختانه امروز سوار پرایدی شدم که راننده‌اش دیگر مرا می‌شناسد زود سر رسید و با سلام و علیکی باید بگویم گرم، به سرعت، سمت ایستگاه مترو حرکت کرد.

در روزهایی که هوا خیلی سرد باشد (که بدبختانه تا این وقت سال هنوز خبری از برف و بارندگی و سرما نیست) البته که مدت طولانی منتظر تاکسی یا سواری شخصی ماندن، سرما را تا اعماق استخوان هدایت می‌کند! ولی امروز به‌خیر گذشت و با پرداخت کرایه سواری (که معمولاً کرایه ۸۰۰ تومانی را ۱۰۰۰ تومان می‌گیرند و با یک، به‌سلامت گفتن، می‌فهمانند که منتظر بقیه پولمان نمانیم!) به‌سرعت به‌سوی ایستگاه روانه شده و با خروج از گیت، حتی با سرعتی بیشتر به سمت قطار ادامه مسیر دادم تا اگر شانسی باقیست! یک صندلی خالی را به‌اشغال خود در آورده و امیدوار باشم که تا هنگام نیل به اولین مقصد، می‌توانم کمابیش حدود ۴۰ دقیقه در حالتی از خواب و بیداری سیر نمایم! خوب، امروز، چنین هم شد. البته قطار سریع‌السیر یا تندرو که می‌گویم به‌معنای آن نیست که این قطار سرعتش بیش از قطارهای عادی است، بلکه در ایستگاههای بین راه توقف نمی کند. بگذریم از این‌که، باز هم تا رسیدن به‌مقصد در دو ایستگاه مهم‌تر وسط راه می‌ایستد تا مسافرانی سوار یا پیاده شوند. معمولاً هم، در همان ایستگاه مبدأ، تمام صندلیهای قطار پر می‌شود (با این حساب که قطار دارای ۸ واگن و هر واگن ۱۶۴ تا ۱۷۲ صندلی دارد) و حتی شماری از مسافران هم سرپا می‌ایستند. به‌همین دلیل وقتی قطار در ایستگاه بعدی (که معمولاً مسافران بیشتری هم منتظر هستند) توقف می‌کند، هجوم سرسام‌آور و دهشتناک! مسافران به‌درون واگنها، بی‌هیچ اغراق باید عرض کنم، توصیف کردنی نیست!

کمترین غفلتی می‌تواند مسافر کم‌توان یا بی‌خبر از اوضاع و احوال را به‌کف ورودی مترو پرتاب کند، در حالی که مسافران دیگر معمولاً بی‌اعتنا به این‌چنین صحنه‌هایی، حتی اگر شده با رد شدن از روی مسافر نگون‌سار! خود را در درون واگن جای می دهند: بگذریم از این‌که دامنه سروصداها و متهم ساختن دیگری به این‌که مثلاً چرا هل می‌دهد و نظایر آن تا چند دقیقه، بی امان ادامه دارد. البته که گاه دعوا و فحش و فحش‌کاری هم (که دامنه آن گاه به فحاشیهای رکیک هم سرایت می‌کند) چاشنی تلخ و شیرین این‌گونه سوارشدنهای متمدنانه! می‌شود. بگذریم از این‌که گاه شیرین‌کاریهایی هم می‌شود و برخی مسافران خوش ذوق با هنرنماییهایی باعث شور و شعف و خنداندن سایرین می‌شوند.

معمولاً (اگر دامنه دعواها و فحاشیها ادامه نیابد) یکی دو دقیقه پس از سوارشدن آخرین مسافران و بسته شدن درب واگنهای قطار، آرامشی قابل قبول در درون مترو ایجاد می‌شود. امروز خوشبختانه به‌خیر گذشت و مشکلی جدی بروز نکرد.

گاهی اوقات که خوابم نمی‌برد، تا رسیدن به اولین مقصد مطالعه‌ای کرده یا با گوشی موبایل، خودم را مشغول می‌کنم، اما، اکثریت همیشه با کسانی است که خواب و چرت زدن را ترجیح می‌دهند. دومین قطاری را که سوار می‌شوم و البته دیگر شانس نشستن در آن برای امثال بنده که توان هل دادن و زیگزاگ رفتن از لابلای دست و پای این و آن را هم نداریم! در حد هیچ است، حدود ۲۰ دقیقه طول می‌کشد تا به‌مقصد بعدی برسد. این را هم بگویم که موضوع هل دادنها و به‌زور خود را به صندلی رساندنها فقط به‌جوان‌ترها مربوط نمی‌شود که البته به‌دلیل قدرت فیزیکیشان باز هم بیشترین صندلیها نصیب همانان می‌شود، بلکه این دوئل رقبا و حریفان به‌اصطلاح سن و سال دار هم، کم ندارد. علی‌ایحال، به مجرد توقف قطار در این دومین ایستگاه مقصد، که از مهمترین و شلوغ‌ترین ایستگاههای مترو در تمام پایتخت محسوب است، بار دیگر، به‌سرعت قطار را ترک کرده و با زیگزاگ رفتن از میان جمعیت انبوهی که برخی هراسان‌گونه و هاج و واج، برای پیدا کردن مسیرهای خروجی در گونه‌ای سرگردانی سیر می‌کنند، به‌سمت مسیر بعدی مترو خط عوض می‌کنیم که البته بسیار شلوغ و پرازدحام است و تا زمانی که ولو با فشار سهمگین به درون قطار پرتاب نشویم، همواره این نگرانی هست که به دلیل کمبود جا ناگزیر باید منتظر قطار یا قطارهای بعدی بمانیم!

خوب، همان داستان هل ندین، هل نده و متهم کردن دیگری به اقسامی از بی‌نزاکتیها و عدم رعایت حقوق دیگران و.. و احیاناً درگیریهای لفظی و به ندرت برخوردهای فیزیکی هم، در هر دو قطار قبلی و اخیر، هم‌چنان برقرار است! البته که بنده و اکثری از سایر مسافران همواره سعی می‌کنند خود را از این‌گونه درگیریها و نظایر آن دور نگه‌دارند، که این کمترین چاره کنار آمدن با چالش‌های متروسواریست! سرتان را خیلی درد نیاورم، نظیر بسیاری دیگر از روزها، باز این آخرین قطار مترویی که هر روز تا رسیدن به محل کار سوار می‌شوم، با معطلیها و تأخیرهای متعدد ایستگاهها را یکی پس از دیگری طی کرد تا بازهم نتوانم به موقع و سروقت در محل کارم حاضر شوم! با این توضیح که فاصله آخرین ایستگاهی که مترو را ترک می‌کنم تا محل کار، حدود ۱۰- ۱۲ دقیقه هم پیاده‌روی اجباری دارد: که البته فرح‌بخش‌ترین بخش مسیر تقریباً ۲ ساعته منزل تا محل کار (و برعکس) محسوب می‌شود.

داستان مترو طولانی است... شاید بعداً، باز هم درباره تجربیات، آموخته‌ها، تلخ و شیرینها و هیجانات و... آن عرایضی خدمت شما نازنینان تقدیم نمایم.

گشتی زمستانه در روستای وارِیش (دهم دی ۱۳۹۳)

تصاویر و مقدمه: جلال فرهمند

روستای وارِیش در منطقه ای بین بست و کوهستانی در شمال غرب تهران قرار دارد. در اتوبان همت به سمت کرج و روبه روی ساختمان عظیم در حال ساخت تجاری، به سمت شمال بریدگی غیر استانداردی ما را به جاده آسفالت و تقریباً خوب و مناسب روستای وردیج و وارِیش می رساند. با حدود ۱۰ تا ۱۱کیلومتر رانندگی در این جاده به روستای وارِیش می رسیم. روستایی که تنها همسایه اش، روستای وردیج در چهار کیلومتری آن قرار دارد و البته آبادتر از آن است و با قهوه خانه ای به نام «باغ بهشت» پذیرای مهمانان و کوهنوردان است

روستای وارِیش با پایان یافتن جاده آسفالت شروع می شود. روستایی که دراین فصل سوت و کور است و شاید تعداد ساکنان به تعداد انگشتان یک دست هم نرسد. و البته پایدارترینشان پیرمردی است که هر گاه به این روستا آمدیم در سکوی روبه روی مسجد این روستا حضور داشته و با بذله گویی از نوآمدگان پذیرایی می کند. و معمولاً برای مسجد در حال ساخت و بسیار بزرگ این روستا که از لحاظ بزرگی تناسبی با جمعیت ندارد طلب کمک می کند. از میان روستا که شیب ملایمی دارد و از میان کوه و باغ می گذرد به سمت کوهستان حرکت کردیم. پس از مدتی روستا از پیش چشممان غایب شد. هم دود و هوای آلوده تهران با توجه به قانون ظروف مرتبطه حتی به این قسمت هم رسیده است. هر چند این آلودگی حالمان را می آزارد ولی به کوهپیمایی خود ادامه می دهیم. با حدود ۴۵ دقیقه راهپیمایی به دشتی وسیع و زیبا می رسیم که با بوتشی از برف زیبا آراسته شده و ما را که مدتهاست برفی ندیده ایم خوشزده می کند. تنگ غروب است و هوا به شدت ــ با توجه به وزیدن باد ــ سرد می شود. جای ماندن نیست و مجبور به بازگشتیم. روستا از وجود همان چند پیرمرد هم خالی شده و اکثر جرانهای روستا خاموش است. با چهار کیلومتر ماشینگردی به قهوه خانه باغ بهشت می رسیم و با اندکی استراحت به تهران باز می گردیم و در ترافیک اتوبان همت گم می شویم.

شرکت کنندگان در این کوهپیمایی: حدیدی، مشعوف، غیر طباطبایی، فاضلی پناه، فرهمند، کلاته و تیموری.

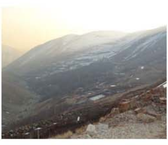

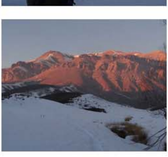

نقش جهان

مریان فرهمند
farahmand@ichto.org ۲۲۹۰۰۳۳

شاه عباس بدون کمترین شک و شبهه که شعلهٔ نوین نقاط اسلامیه است در هیرات خود که هیرات خود که هیرات خود که

بازتاب

سال سوم، شماره ۱۶۳ • ۲۸ صفحه • ۱۲۰۰ تومان • 8 February 2015

BAHARESTAN WEEKLY E-ZINE

www.iichs.org

پی نویس

جستجو در پی نویس

نقد

نامه به فردوس

تماس با ما

نامه به فردوس

جلال فرهمند

farahmand@iichs.org

در یک پرونده سیاستمداران معروف به خود، «حال در گذر از خود خمانی آنچه کرده باشند بپردازیم ـ که تعادلشان بیشتر بر کفه ترازو گشت ـ مقدمتا به کیفیت بلند بالا و بسیار و مفاهیمی که بر شما عجیب و گمراه کننده جلوه کند از لحاظ نوع متناول مطالعات و منافقی به نظر می آید. جنس عقلا در آنجا این اشخاص کنند.

اما به فردوس بیاید و بنگرید در ـ محدهای علم شان سنجیده نقت پیش آمد.

نقد کرده و در قدمه ۱۷۰ قالست در بیش بر آن طرح دوم دیرسان در دانشگاه در حقیقت به طرح پرداخت. نقاد همین اشرف بنی در زبان گفتاری و در زبان نگارش و فلوات در نگاشتی ـ به این امر که وی نخستین کانونهاول است دادن زمه باشد.

در هر صورت وی با توجه به همین رابطه خاوندگی حتی اگر شخص زیرک و زرنگی هم نبوده باشد خود به خود سلسله مراتب ترقی را در کار خود می گذارد و از مقامات طولانی و بالا برخوردار می شود. در مقام سیاسی مختلفی در مفارت اتیر و در جنگ دفاع پرقی بعد کسی از بازگشت از مفارت طولانی به ایران به مقامات مهمی رسید. همواره رئیس دفتر و مشاور وزیر بود. خود کارآموزی وی چندان نبوده که بدرش قوی کرد و بر پی باور خود و البته با توجه به سلسله مراتب ارتباطات قاجاری به مدارج عالی وزارت رسید. تلاهی به فردوس مشاغل وی در در دو قوه اجرایی و قوه قضاییه و هم خوانی شد.

قاجاریه:

وزیر تجارت و فلاحت و فواید عامه

مشاور امریکا در امور نخست وزیری سرلخاطن قوام السلطنه. کسی که می دانست پای امریکا را به عنوان معبور وجم در ایران باز کند.

وکالت مجلس پنجم:

ریاست فرقه و نمایندگی جامعه ملل

ریاست بنگ ملی و مشاور اتکلیس

وزارت تجارت و وزارت دارایی

وزیر جارجه در کابینه منصور

نخست وزیر پس از انور روزم آرا و در این فقدیه علی شش نخست نقت پیش آمد

وزارت دارایی در چند نوبت قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد و در دهه ۳۰ و ۴۰ شمسی.

نخست وزیر پس از جنگ و استقلال فعال راهدی که مهم ترین وقایع اه که پیش آمد مسئله اهل ایران به پیش منتظر نقاد بود.

در همین حوزه ی سیاسی و اجرایی وی به تاوی رسانی ـ

در دوره ی کودتای ۲۸ مرداد، علاد با توجه به سابقه طولانیش در کارهای سیاسی به خود اجازه داد به نقد جولان که هنوز باقی مانده بود و بلما به ۳۰ نماده بود تصمیحاتی تند و تیزی عامه بیان کند. مجتهدانی که بعدها نقاد قرمگان بی چون و چرایند، به دیگران اجازه نکرد شنیدن و اما رفتی داد استانبلی تیزی قرن قد در سالهای بعد استاد علم بود که چنان به نقد تزریق کرد که به خود اجازه این کار را داشته باشد. نقد بعدها به نقد بدل شود و می توان به شرفعرض کی اشاره کرد که وی درست ۵ روز بعد از کودتا به نقد می نویسد.

دوم شهریور ۱۳۳۲

اجتماعی به عرض نسبت به چاکرا مانند هر فردی از اجزای ایران حقیقی و اول عدم شاهنوزت برای جلوگیری از اجتماع حقارت مقدس برای تشریف فرمایی اعلیحضرت به تهران باشد و شکرانه بنگرانی بد ـ حداوند دیگر به شاه و کابینه ایران در وضعیت اگر از این قدرت نسبت استانبلی بود ـ که اتفاقا در دوره ی کودتای ۲۸ مرداد در این موقع حساس اگر نقاد نبود به نقد قدری می رسد که وظیفه خود می داند به عرض برسانم:

نشنیده شده که علیاحضرت هاشمی مادر و لااحضرت اشرف علیه وجود به دیگر به ایران مراجعت نمایند. چون حضرت ارفع خلوص خود دست برداریاست و یقینا برای آن بسامانه خود در امر سیاسی و جمع کردن دور خود عناصر بنامند را از قبل خلوص خود بیرون نمایند. چون خلوص خود را بیرون نمایند. جمع کردن عناصر کرده مثل عناصر اطلاعات و جاسوسی و حیات توقاقیمی خود و هیز پیرنیا اما با دیرار داد دقیقه بود نقد فراهنت نقاد تا تنبیق و مجازات نقد کرد شاید معمل است کار خرد و مسلک اصلاح شود.

البته قاطعانه نباید بیش بر رفت از در نظر نشانه که بعد نقد مقوله کرد. چون نگرانی وی که از عرض مجتهد امیر به رفت از دوره بیهوده بود و به دلیل و به دلیل ترازیک ارزش نقد را در ایفا کنیت ـ مثل بسیاری از نقاد ـ به نقد و عناد بدل می شود. دکر فردوس عقاد بعدها به یکی از دکترهای حوشنام ایران تبدیل شد و بنابنکار سازمان انتقال خون ایران بود. و البته اولین رئیس این سازمان هم محسوب می شود سازمانی که بعدها بنقت و بوغداد نقاد بعد از کودتا اسم سیاسی بست.

فردوس ۱۰۱ - ۷۵۳۳۰

فردوس علاد نقر سوم نشست را چند در دوران تحصیل

۱۰۱ - ۷۵۳۳۰

فردوس علاد نقر سوم نشست را چند در دوران تحصیل

۱۸۷ - ۷۵۳۳۰

ایران و فردوس علاد نقر سوم و عناصر قاراگزاو و حسین علاد

در مدرسه ی ما با سابت افسانال انتقال خون ایران ۲۰ در ۳۲ در خصوص اولین فعالیتهای خود در ایران و اولین تلاشهایش در این سازمان می گوید:

در تابستان سال ۱۳۳۲ پانزده ورم مرحوم دند و یک سال بعد به ایران برگشتم شروع به کارم در ایران در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران کردم. در آن موقع دکتر صالح، رئیس دانشگاه تهران بود. یک روز صالح بنده را به کنار خود صدا زد و گفت: دکتر فردوس، من دکتر صالح هستم. من شما را به دفتر خود دعوت می کنم و بنابنکار سازمان انتقال خون ایران بود. و البته اولین رئیس این سازمان هم محسوب می شود سازمانی که بعدها بنقت و بوغداد نقاد بعد از کودتا اسم سیاسی بست.

در دوره ی کودتای ۲۸ مرداد، علاد با توجه به سابقه طولانیش در کارهای سیاسی به خود اجازه داد به نقد جولان که هنوز باقی مانده بود و بلما به ۳۰ نماده بود تصمیحاتی تند و تیزی عامه بیان کند. مجتهدانی که بعدها نقاد قرمگان بی چون و چرایند، به دیگران اجازه نکرد شنیدن و اما رفتی داد استانبلی تیزی قرن قد در سالهای بعد استاد علم بود که چنان به نقد تزریق کرد که وی درست ۵ روز بعد از کودتا به نقد می نویسد.

دوم شهریور ۱۳۳۲

اجتماعی به عرض نسبت به چاکرا مانند هر فردی از اجزای ایران حقیقی و اول عدم شاهنوزت برای جلوگیری از اجتماع حقارت مقدس برای تشریف فرمایی اعلیحضرت به تهران باشد و شکرانه بنگرانی بد ـ حداوند دیگر به شاه و کابینه ایران در وضعیت اگر از این قدرت نسبت استانبلی بود ـ که اتفاقا در دوره ی کودتای ۲۸ مرداد در این موقع حساس اگر نقاد نبود به نقد قدری می رسد که وظیفه خود می داند به عرض برسانم:

نشنیده شده که علیاحضرت هاشمی مادر و لااحضرت اشرف علیه وجود به دیگر به ایران مراجعت نمایند. چون حضرت ارفع خلوص خود دست برداریاست و یقینا برای آن بسامانه خود در امر سیاسی و جمع کردن دور خود عناصر بنامند را از قبل خلوص خود بیرون نمایند. جمع کردن عناصر کرده مثل عناصر اطلاعات و جاسوسی و حیات توقاقیمی خود و هیز پیرنیا اما با دیرار داد دقیقه بود نقد فراهنت نقاد تا تنبیق و مجازات نقد کرد شاید معمل است کار خرد و مسلک اصلاح شود.

البته قاطعانه نباید بیش بر رفت از در نظر نشانه که بعد نقد مقوله کرد. چون نگرانی وی که از عرض مجتهد امیر به رفت از دوره بیهو

بلوار کشاورز

۴۴۹۶ – ۴۷
بلوار کشاورز